

بررسی تطبیقی خلیفه الهی انسان در اهم تفاسیر فریقین

زینب صفری پور^۱

رضا رستمی زاده^۲

چکیده

این پژوهش عهده‌دار بررسی تطبیقی اهم نظرات برخی مفسران شیعه و اهل سنت درباره خلیفه الهی انسان است. شفاف‌ترین آیه در این زمینه، آیه سی‌ام سوره مبارکه بقره است. خلیفه الهی انسان همان جانشینی آدمی در زمین است که نشانه برترین موجودات و واسطه فیض میان خالق و مخلوق است. این مقام شایسته افرادی است که با اختیار عاشقانه خود بتوانند مظهر اسمای الهی شوند که خداوند آنان را به مقام خلیفه الهی منصوب می‌نماید.

مفسران فریقین به خلافت الهی انسان کامل، هم از جهت تشریحی و هم از جهت تکوینی اذعان دارند. مفسران در بیان مصادیق خلیفه الله با یکدیگر اختلاف نظر دارند. اهل سنت پیامبران الهی را جانشینان خداوند می‌دانند اما شیعه علاوه بر پیامبران الهی ائمه معصوم علیهم‌السلام را نیز جانشینان و خلفای الهی ذکر می‌نمایند.

کلیدواژه: انسان، تفسیر، خلیفه الله، سنی، شیعه.

مقدمه

موضوع خلیفه الهی انسان از موضوعات بسیار مهمی است که همیشه مورد توجه بوده است و مفسران نیز در ذیل آیات مربوط به هدف خلقت و دارای واژه «خلیفة» و دیگر کلمات مترادف

۱. کارشناس ارشد دانشگاه قرآن و حدیث، saghi_z1@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان.

آن، به این موضوع پرداخته‌اند. مثلاً خداوند در سوره بقره آیه ۳۰ می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛

(همانا من در زمین جانشینی خواهم گماشت)

و در آیه ۱۶۵ انعام می‌خوانیم:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ﴾؛

(او کسی است که شما را در زمین خلیفه قرار داد).

خلیفة الله به معنی جانشین خداست؛ در آیات زیادی^۱ در قرآن کریم به مسئله خلافت و خلیفه اشاره شده است که در همه این موارد، معنای «جانشینی» مشهود است. خواه این خلافت حسی باشد:

﴿وَ اِخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾؛

(جانشینی شب و روز به جای یکدیگر) (بقره/۱۶۴)،

یا نشان‌دهنده خلافت تشریحی و اعتباری باشد:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾

(ای داوود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن)

(ص/۲۶)،

خواه خلافت تکوینی و حقیقی باشد:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»)

(بقره/۳۰)؛

اما بحث خلیفة اللهی انسان از نوع خلافت تکوینی و حقیقی است که در بین آیاتی که برشمردیم تنها آیه ۳۰ سوره بقره به روشنی به خلافت الهی انسان اشاره دارد.

در رابطه با موضوع خلیفة اللهی انسان چندین نظریه تفسیری در تفاسیر شیعه و اهل تسنن یافت می‌شود که در این مقاله به تطبیق و بررسی آنها پرداخته می‌شود، ما در ضمن استخراج نظرات مفسران پیگیری یافتن پاسخ‌های روشنی برای سؤالات زیر هستیم؛ از آن جمله آیا منظور از

۱. آیاتی که ماده «خلف» در آنها وجود دارد: آیات ۳۰ و ۱۶۴ بقره، ۱۳۳ و ۱۶۵ انعام، ۶۹ و ۱۲۹ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۶۹ اعراف، ۱۴ و ۷۳ یونس، ۵۷ هود، ۵۹ مریم، ۵۵ نور، ۶۲ فرقان، ۶۲ نمل، ۳۹ سبأ، ۳۹ فاطر، ۲۶ ص، ۷ حدید. (نکته: در میان آیاتی که دربارهٔ اختلاف شب و روز بود، تنها یک مورد ذکر گردید.)

خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره جانشین خداست؟ اگر چنین است؛ آیا منظور تنها حضرت آدم علیه السلام است؟ آیا نوع انسان خلیفه الله است و یا انسان‌هایی معدود توانایی و لیاقت این مقام را دارند؟ و اگر انسان‌هایی خاص قادر به ایفای این مقام‌اند، این افراد چه کسانی هستند؟ البته باید گفت در رابطه با این موضوع و اینگونه سؤال‌ها و پاسخ‌های آنها تحقیقاتی انجام شده است، ولی از رویکرد تطبیق نظرات مفسران شیعه و سنی لزوم بررسی و تحقیق دارد. با توجه به اینکه قرآن در تمام اعصار جاری است می‌توان با تدبر در آن، نکات تازه‌ای را ارائه کرد. در ابتدا به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه خلیفه می‌پردازیم و پس از آن نظریه‌های مفسران را با تحلیل کوتاهی ذکر کرده و در پایان با تطبیق بین این نظریه‌ها بر اساس قرآن، نتایج عرضه می‌گردد.

بررسی معنای لغوی واژه خلیفه

«خلیفة» بر وزن فعيلة از ماده «خلف» می‌باشد. لغت‌شناسان در معنای این واژه بسیار سخن گفته‌اند:

واژه (خلیفة) از ریشه خلف به معنی پشت و صفت مشبیه بر وزن خلیف است و تازی مبالغه به آن اضافه شده مانند: علامة. «ضد رو به رو». (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۰۷)

از کلام فراهیدی چنین برمی‌آید که «الخلیفة» یعنی کسی را جانشین دیگری قرار دادن هم از جهت مکان و هم از جهت مقام. همچنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره/۳۰)؛ و قال الله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ﴾ (انعام/۱۶۵) یعنی جانشین در زمین. (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۶۵)

طریحی در ذیل این کلمه به شواهد قرآنی نیز اشاره می‌کند: خداوند در آیه ۲۶ سوره ص می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾. خلیفه در عرف به دو معنی است: یا جانشینی به نیابت از رسول و یا به نیابت از دیگری تدبیر امور را به دست گرفتن. (مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹).

می‌توان گفت راغب معتقد است که این نیابت و جانشینی یا به خاطر غیبت مستخلف عنه و یا مرگ وی و یا ناتوانی او و یا به دلیل شرافت بخشیدن به مستخلف صورت گرفته است؛ و بر طبق

همین وجه اخیر [شرافت] است که خداوند اولیای خود را در زمین خلیفه قرار داده است. (المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۲۹۳).

از جستجو در منابع لغوی و معانی‌ای که ارائه کرده‌اند چنین برمی‌آید که خلیفه به معنای جانشین و نایبی می‌باشد که در جهت پیوند با مستخلف عنه همراهی شایسته نماید و عامل سربلندی او و خود شود.

نگاهی به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مبارکه بقره

با توجه به اینکه مفسران در ذیل این دو آیه بیش از هر مورد دیگر به نکات تفسیری اشاره کرده‌اند، این دو آیه را در اولویت قرار داده و پیش از ارائه نظرات مفسران به متن آیات و ترجمه آن اشاره می‌شود.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛

(و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید.»)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود موضوع اصلی این آیات خلیفه‌اللهی آدم علیه السلام در روی زمین است. از آنجا که این موضوع دارای ابعاد مختلفی بوده، نیازمند بررسی‌های مناسبی پیرامون آن است.

نظریه‌های تفسیری فریقین پیرامون خلیفه

در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره بقره به صراحت از جانشینی آدم در زمین سخن به میان آمده است، و در تمامی تفاسیر شیعه و اهل تسنن، به آن تصریح شده است؛ اما در چپستی خلیفه، نظرات

متفاوتی را ارائه شده است؛ لذا بیان دیدگاه مفسران شیعه و اهل سنت پیرامون مراد از خلیفه و اینکه جانشینی از گذشتگان است و یا جانشینی خدا؟ و مراد از جانشین خدا (خلیفة الله) چیست؟ ضروری است.

نظریه اول: جانشینی از گذشتگان

اگر منظور جانشینی آدم از گذشتگان باشد موارد زیر محتمل است:

۱. جانشینی آدم پس از جنیان و یا ملائکه‌ای بوده که در زمین سکونت داشتند و به دلیل فساد و خونریزی‌هایی که انجام دادند خداوند بوسیله ملائکه آنها را نابود ساخت و پس از آن، آدم را جانشین آنان در زمین کرد و به این دلیل به او خلیفه گفته شد. (تفسیر سوراآبادی، ج ۱، ص ۵۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۷۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۸۹)؛

۲. آدم جانشین گروهی از انسان‌ها بوده که قبل از وی در زمین سکونت داشتند که از آنها تعبیر به نسناس شده است. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵۷؛ من هدی القرآن، ج ۱، ص ۱۳۰)؛

۳. خلیفه در این آیه به معنای جانشین است؛ و مراد از آن ذریه حضرت آدم علیه السلام است که بعضی جانشین بعضی دیگر و نسلی جانشین نسلی دیگر در زمین اند. (مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۸۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۴۵)؛

در نظریه اول مراد از خلافت آدم در آیه ۳۰ سوره بقره، جانشینی آدم و یا ذریه او به جای ساکنان قبلی زمین است.

لحن بیان صاحبان این تفاسیر به گونه‌ای است که گویا این مفسران این نظریه را قبول دارند، پس جا دارد که تحلیلی بر این نظریه ارائه شود.

تحلیل و بررسی نظریه اول

آنان که می‌گویند «به آدم خلیفه گفته شد، به این خاطر که او پس از جنیانی که در زمین سکونت داشته‌اند و به دلیل فساد و طغیان نابود شدند» سخن به خطا رفته‌اند؛ چرا که اولاً انسان سنخیتی با جنیان ندارد که پس از آنها جانشین آنان شود. در حالی که در جانشینی باید سنخیت

باشد. دوماً جنیان نابود نشده و هم اکنون در زمین در عرض انسان به عنوان موجوداتی مکلف زندگی می‌کنند. (خلافت انسان در قرآن، ص ۳۸۵)

و این احتمال که انسان جانشین ملائکه زمین شده است نیز مردود است از آن جهت که بین فرشتگان و آدم چندان سنخیتی نیست، در حالی که در جانشینی باید سنخیت باشد (همان، ص ۳۸۴) و در این حالت چنین متصور می‌شود که فرشتگان جانشین جنیان هستند و آدمیان جانشین فرشتگان، و این معقول به نظر نمی‌رسد. (خلافت الهی؛ با تأکید بر دیدگاه آیت الله جوادی آملی، ص ۱۴۰-۱۴۱)

این احتمال هم که منظور از خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره، جانشین نسناس [انسان‌هایی قبل از حضرت آدم در زمین] و در ادامه نسل قبل باشد، درست به نظر نمی‌رسد چراکه با توجه به آیه مورد نظر و آیاتی که در ادامه آمده است مراد خداوند از خلیفه مقامی بالاتر از یک جانشینی ساده از گذشتگان می‌باشد، از آن جهت که جانشینی از گذشتگان نمی‌تواند باعث ارزشمندی و شرافت آدم قرار گیرد و او به این دلیل مسجود ملائکه مقرب درگاه باری تعالی قرار گیرد!

نقد سخن صاحب تفسیر من هدی القرآن

نظر صاحب تفسیر من هدی القرآن مبنی بر اینکه «خلیفه در این جا نمی‌تواند به معنی جانشین و نایب خدا باشد زیرا خدا که نمرده است تا جانشین بخواهد» سخنی کاملاً نادرست است؛ زیرا با تکیه بر ابعاد تحقق خلافت می‌توان گفت خلیفه در موارد زیر می‌تواند جانشین مستخلف عنه قرار گیرد:

- ۱- غیبت مستخلف عنه ۲- مرگ یا ناتوانی مستخلف عنه ۳- به جهت شرافت بخشیدن به خلیفه، که در اینجا مورد سوم صحیح می‌باشد. (المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۲۹۳).
- از طرف دیگر جانشینی انسان از خداوند به جهت قصور عموم انسان‌هاست که از قبول بی‌واسطه فیض الهی عاجزند و برای رسیدن به کمال، نیازمند به خلیفه الله هستند. (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۳)

نظریه دوم: جانشینی آدم به نیابت از خداوند متعال

- در جانشینی انسان از خداوند ۳ احتمال وجود دارد:
- ۱- مراد از خلیفه بودن آدم در این آیه خلیفه اللهی نوع انسان (تمامی انسان‌ها) است.

۲- مراد از خلیفه الله در این آیه فقط حضرت آدم علیه السلام است.

۳- مراد از خلیفه الله در این آیه انسان کامل است.

هر یک از این احتمالات می‌تواند به عنوان نظریه مناسبی مطرح گردد. هر چند سه احتمال یاد شده در عنوان جانشینی از خدا، مشترک هستند ولی در این جانشینی، اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ لذا از این سه احتمال به عنوان نظریه، یاد می‌کنیم.

قائین نظر اول و دلایل آنان

چندی است که این نظریه در کتاب‌های تفسیری دیده می‌شود. این نظر با بیانات برخی مفسران که خلافت الهی را دارای درجه و رتبه می‌دانند متفاوت است؛ و نتیجه اعتقاد به خلیفه الهی نوع انسان یعنی تمامی انسان‌ها، این است که فرد مفسد و خونریز هم در زمره خلفای الهی قرار می‌گیرد!

ابن کثیر در تفسیر خود از قول قرطبی آورده است: «خلیفه در اینجا فقط حضرت آدم علیه السلام نیست بلکه مراد جنس انسان است به جهت قول ملائکه در رابطه با فساد و خونریزی آدم که مربوط به افرادی از این جنس است.» (تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۲۴).

صاحب تفسیر الکاشف آورده است: مراد [از خلیفه] آدم ابوالبشر است و هر انسانی از نسل او. وجه تسمیه آن نیز به این خاطر است که خداوند زمام امور زمین را به انسان داد تا از نیروها و منافع آن استفاده کند. (الکاشف، ج ۱، ص ۸۰) و در تفسیر مبین از همین نویسنده، مراد از خلیفه، آدم و ذریه‌اش بدون هیچ قیدی بیان شده است. (التفسیر المبین، ج ۱، ص ۷).

صاحب تفسیر المنار نیز بر این عقیده است که نوع انسان خلیفه خداوند در زمین است. وی برای خلافت و جانشینی انسان در زمین، دو نوع تشریحی و تکوینی را ترسیم نموده است؛ خلافت تشریحی را برای افرادی خاص قائل است اما خلافت تکوینی را برای نوع انسان می‌داند و می‌نویسد: «چنانکه سنت خداوند در عالم تشریح و در محدوده افراد انسان، بر این جاری شده که به وسیله یک فرد از برگزیدگان خدا در میان بشر احکام تشریحی خود را اعلام کند و در میان آنان به اجرا در آورد پس او در واقع خلیفه و جانشین خدا در میان بشر است.

و از طرفی، سنت خدا در احکام تکوینی و در گستره مجموع عالم نیز بر این قرار گرفته که قوانین و سنت‌های تکوینی عالم را به وسیله یک نوع برتر از انواع مخلوق‌هایش آشکار کند و آن نوع انسان است؛ از این رو نوع انسان را برگزید و به او امتیازها و کرامت‌هایی عطا کرد و عصاره آن

امتیازها همان جامعیت او نسبت به سایر مخلوق‌ها است؛ چون سایر مخلوق‌ها حتی فرشتگان، از هستی محدودی برخوردارند و تنها مظهر اسم معینی از اسمای الهی هستند و شاید آنچه در روایات آمده که گروهی از فرشتگان تا قیامت فقط راکع و گروه دیگر فقط ساجدند، اشاره به همین محدود بودن مظهریت آنان باشد». (المنار، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۷).

در تفسیر احسن الحدیث آمده است: «مراد از خلیفه یک نفر نیست و عموم انسان‌هاست و گرنه یفسد فیها و یسفک الدماء معنی ندارد که این کار، انسان‌ها لازم دارد و فساد و سفک هم کار خلیفه است، پر روشن است که مراد از خلیفه، جانشینی خداست نه جانشینی انسان از انسانی» (أحسن الحدیث، ج ۱، ص ۹۱).

تحلیل و بررسی

قائلین این نظریه سؤال فرشتگان را (مبنی بر فساد و خونریزی نوع انسان‌ها) دلیل نظریه خود می‌دانند اما با کمی دقت می‌توان دریافت که اولاً چگونه برخی افراد بشر با این همه خونریزی و جنایت می‌توانند قائم مقام خداوند عادل و رحمن و رحیم باشند؟! ثانیاً با توجه به معنای خلیفه که به آن اشاره شد خلیفه کسی است که جانشین دیگری قرار می‌گیرد و باید آئینه تمام‌نمای مستخلف عنه باشد و در اینجا خلیفه الهی باید نمایانگر اوصاف حق تعالی باشد، به عبارت دیگر وقتی کسی می‌خواهد برای خود جانشینی برگزیند، شخصی را انتخاب می‌کند که از همه به او نزدیکتر باشد و از همه جهات بتواند خواسته‌های او را محقق سازد.

پس خداوند باری تعالی چگونه نوع انسان را به جانشینی خود برمی‌گزیند در حالی که برخی از آنها مفسد و خونریزند و «كَأَلَّا نَعْمَامَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» همچون چهارپایان اند بلکه پست‌تر (اعراف/۱۷۹)؛ و این با حکمت و عدالت خداوند ناسازگار است. پس این نظریه نیز مردود است.

قائلین نظر دوم و دلایل آنها

فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب از اقوال دیگران نقل کرده که خلیفه آدم علیه السلام است اما کسانی که در زمین فساد می‌کنند ذریه اویند نه خود او؛ و دو وجه تسمیه برای آن آورده است، وجه اول از آن جهت که خداوند آدم علیه السلام را جانشین جنیان قبل از او قرار داد، که این وجه از ابن عباس روایت شده است. وجه دوم: از آن جهت که خلیفه خداست تا بین مکلفین از خلقش حکم کند، این وجه از ابن عباس و ابن مسعود و سدی روایت شده است و آیه ۲۶ سوره ص مؤکد

این مطلب است ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾. (مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۸۹).

مرحوم طبرسی در تفسیر خود به صراحت از خلیفه بودن آدم عليه السلام سخن گفته است (مجمع البیان، همان، ص ۱۱۶)، البته در برخی از تفاسیر (التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ سوره آبادی، ج ۱، ص ۴۹؛ الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۵؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۹) این نظریه را ذکر کرده‌اند اما اینکه خود قائل به این مطلب باشند یا خیر، قرینه‌ای یافت نشد.

تحلیل و بررسی

دلیل قائلین این نظریه، وجود نام آدم عليه السلام به عنوان خلیفه در این آیه است، اما به طور واضح، در روایات امامیه، به طور مثال در نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ ساختار آیه بر استمرار خلافت و لزوم وجود خلیفه به عنوان حجت خداوند بیان شده است، که می‌تواند به نادرستی این نظریه منجر شود و نیز جمله اسمیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ و اسم فاعل جاعل مشخص می‌نماید که این خلافت استمرار دارد (از آن جهت که جمله اسمیه و اسم فاعل هر دو استمرار را می‌رساند) و همچنین یک خلیفه در ابتدای آفرینش نیز نمی‌تواند برای تمام بشریت تا قیامت کافی باشد و زمین نمی‌تواند هیچ‌گاه از حجت و خلیفه خدا خالی باشد؛ زیرا خداوند حکیم و عادل بر اساس حکمت و عدالت خود، هیچ‌گاه انسان‌ها را بدون راهنما و واسطه فیض رها نکرده است و آنها در هر زمانی نیاز به رهنما و واسطه فیض دارند. پس با توجه به دلایل قرآنی و روایی که ذکر گردید، این نظریه نمی‌تواند صحیح باشد.

قائلین نظر سوم و دلایل آنها

علامه طباطبائی پس از ذکر معنای لغوی خلیفه^۱ چنین نتیجه می‌گیرد که این جانشینی پس از حضرت آدم عليه السلام هم ادامه دارد و این مقام به برخی از فرزندان او می‌رسد نه همه، بلکه آنها که در راه هدایت قرار گرفته باشند و برای این مقام شایسته باشند؛ و این خلافت، جانشینی برای خداست نه جانشینی انسان برای موجوداتی دیگر (المیزان، ج ۱، ص ۱۷۸).

۱. خلیفه: یعنی جانشینی، یکی بعد از دیگری آمدن، گروهی بعد از گروهی، در نتیجه، همیشگی است و «خَلَفَ» به معنی پشت سر هم آمدن است.

مراد از خلافت، حقیقت جامع آن است که درجات فراوانی را به همراه دارد، گرچه مصداق عینی مطرح در آیه محل بحث، دارای خلافت مطلق و کامل است که بهره انسان کامل است (تسنیم، ج ۱، ص ۹۲).

مراد از خلیفه در آیه مورد نظر جانشین خداوند متعال می‌باشد و این جانشینی از طرف ذات اقدس اوست و خلیفه واسطه فیض میان خالق و مخلوق است (تفسیر اثنی عشری، ج ۱، ص ۱۰۹؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۵؛ أنوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۶۸؛ تفسیر روشن، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۳؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۱، ص ۱۱۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۲۲ - ۲۲۳).

تحلیل و بررسی

با توجه به آیات ۳۰ و ۳۱ سوره بقره و تفاسیر این آیات بدیهی است که اولاً منظور از خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره همان خلیفه الله است؛ و از جمله اسمیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ﴾ (بی تردید من [خدا] قرار دهنده هستم) و تأکید *إِنَّ* و ضمیر یای متکلم وحده و همچنین مخاطب قرار گرفتن ملائکه، می‌توان به اهمیت موضوع پی برد. وقتی خداوند می‌فرماید می‌خواهم در زمین جانشین قرار دهم، بدون هیچ قید دیگری واضح است که جانشین خود را معرفی می‌نماید. ثانیاً همانطور که در آیه ۳۴ سوره بقره می‌بینیم که آن خلیفه مسجود ملائکه قرار می‌گیرد پس جانشینی آدمی از جن و انس و ملک نمی‌تواند چنین شایستگی و منزلتی را در او ایجاد کند؛ پس منظور از خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره، جانشین خداست.

البته باید گفت که رسیدن به مقام خلافت الهی در فطرت همه انسان‌ها وجود دارد و همه انسان‌ها، بالقوه، استعداد و قابلیت رسیدن به این مقام را دارند و این به خاطر روح الهی است که در همگان به ودیعه قرار داده شده است و فطرت نمادی از همان روح الهی است و خداوند از آن جهت که نهایت خیر و صلاح انسان را می‌خواهد و کمال نیز مجموعه خیرات است پس استعداد

۱. زمخشری آورده است: اگر «منکم» در تقدیر باشد، پس خلیفه در اینجا جانشین گذشتگان است ولی اگر «منی» در تقدیر باشد خلیفه در اینجا جانشین خداوند است.

۲. در این کتاب سخنی از واسطه فیض بودن میان خالق و مخلوق دیده نشد.

۳. در این کتاب آمده است: و خداوند نیازی به خلیفه ندارد ولیکن این نیاز از جانب مخلوقات است به جهت قصوری که در مخلوقات از دریافت بی‌واسطه فیوضات الهی وجود دارد و وجود انسان کامل در این عالم همچون وجود روح در بدن است و هر گاه انسان کامل از این عالم مفارقت کند عالم می‌میرد.

رسیدن به کمال را در فطرت همه انسان‌ها قرار داده است تا هر کس به اندازه ظرف وجودی خود از آن برخوردار شود و به درجه‌ای از معرفت اسمای الهی دست یابد و به همان اندازه نیز از مقام خلیفه الهی برخوردار گردد (تسنیم، ج ۱، ص ۹۲) و در میان همین افراد، انسان‌هایی که بتوانند این قوه را به طور کامل به فعلیت برسانند، و به تمام اسمای الهی دست یابند، اندک هستند و آنها همان خلیفه حقیقی خدا در زمین هستند پس آن فرد که به تمام اسماء دست یافت همان انسان کامل یا خلیفه الله است (همان)، و از آن جهت که او خلیفه خداست پس به اذن خداوند، قادر به انجام کارهایی خدایی است (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۳). پس به طور خلاصه نتیجه آنچه تا کنون در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت بدین شرح است:

خلیفه در این آیه به عنوان جانشین خداوند است و همان طور که تحلیلی عقلی شد همه انسان‌ها (نوع انسان) به دلیل وجود افراد کافر و فاسد نمی‌توانند جانشین خداوند در زمین باشند چون که خلیفه باید از جهت صفات و شؤون نزدیکترین افراد به مستخلف عنه باشد (المیزان، ج ۱، ص ۱۷۸). و همچنین حضرت آدم علیه السلام تنها خلیفه خداوند نیست بلکه یکی از مصادیق خلفای الهی است، و به دلیل استمراری که در آیه ۳۰ سوره بقره در رابطه با خلافت الهی وجود دارد و همچنین به جهت اینکه زمین نمی‌تواند هیچ‌گاه از خلیفه و حجت خداوند خالی باشد زیرا چنانچه خلیفه خدا در عالم نباشد جهان نابود گردد (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۲۲ - ۲۲۳)؛ در نتیجه در هر دوره، برخی افراد که شایستگی و لیاقت خلافت الهی را دارا هستند به این مقام رسیده و مورد تأیید خداوند قرار می‌گیرند که از آنها به انسان کامل نیز تعبیر شده است. اما در بین مفسران در مصادیق این خلفای الهی، اختلاف نظرهایی وجود دارد، که به بررسی آنها می‌پردازیم.

بررسی مصادیق خلفای الهی

۱. تنها مؤمنان وارسته و پرهیزگار

این گروه چنین بیان می‌کنند که هر فرد تا هر اندازه حامل علم الأسماء باشد و در راستای صفات الهی آن را حفظ کرده و رشد دهد به درجه‌ای از خلیفه الهی می‌رسد (تسنیم، ج ۳، ص ۴۵)، که این حالت در مسیر پرهیزکاری و روی آوری عملی به اعمال نیک امکان‌پذیر می‌شود. اما در این باره می‌توان گفت که حرکت نسبی انسان‌ها در جهت دارا بودن علم السماء،

نمی‌تواند به طور شایسته، جایگاه ارزشمند خلیفه‌اللهی را به ما نشان دهد؛ چرا که هر یک از پرهیزگاران، در درجاتی از آگاهی به علم‌الاسماء قرار دارند حال آیا این همان مقام والای خلیفه‌اللهی است یا نه، جای تأمل دارد؛ و در جهت شفاف سازی مصادیق خلفای الهی می‌توان گفت که بر این اساس مقام خلیفه‌اللهی مخصوص کسانی است که آگاهی همه جانبه به تمام اسمای الهی داشته باشند شاید بتوان گفت که این نوع آگاهی همان علم لدنی باشد که در قرآن نیز از آن به شکل‌های مختلف یاد شده است، مثلاً در سوره کهف آیه ۶۵ می‌فرماید ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ و یا در سوره نمل آیه ۴۰ می‌فرماید ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾.

به اعتقاد مفسران، تفسیر سوره کهف «علم لدنی و غیراكتسابی و مختص به اولیاء است» (المیزان، ج ۱۳ ص ۴۷۴) و تفسیر سوره نمل «علم مذکور از سنخ علوم فکری و اکتسابی و تعلم بردار نبوده است» (همان، ج ۱۵، ص ۵۱۸)، همان علم لدنی است؛ که منظور از این دو، یکی حضرت خضر علیه السلام و دیگری آصف برخیاست، اینان به دلیل بهره داشتن مناسبی از علم، کارهای شایسته و حتی خارق‌العاده انجام می‌دادند؛ اما در آیه ۳۰ سوره بقره، سخن از جانشین خداست که با تعبیر ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت) از آن یاد شده است، پس آن کس که همه این علم را از خدا گرفته و علم لدنی را کاملاً دریافت کرده باشد لیاقت مقام خلیفه‌اللهی را دارد.

۲. حجت‌های خدا در روی زمین خلفای الهی هستند.

در شرح و توضیح این نظر می‌توان گفت که مفسران قائل به این هستند که با توجه به ساختار آیه ۳۰ سوره بقره، استمرار خلافت الهی در روی زمین الزامی است و هیچ‌گاه زمین خالی از خلیفه و حجت خدا نخواهد بود اما در اینکه این حجت الهی کیست؟ و شامل چه کسانی می‌شود؟ و چه کسانی را دربر نمی‌گیرد؟ اختلاف نظرهایی وجود دارد.

مفسران اهل سنت تنها پیامبران و در نهایت پیامبر گرامی اسلام را خلیفه و حجت خدا معرفی می‌کنند،^۱ اما در نگاه شیعه تمامی انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام مصادیق خلفای الهی و حجت‌های خدا در روی زمین‌اند و زمین هیچ‌گاه از وجود حجت الهی خالی نمی‌گردد و اگر مرگ یکی فرا رسد، دیگری باید جایگزین آن شود مگر آنکه مرگ زمین فرا رسیده باشد. (البرهان، ج ۱،

ص ۷۵، ج ۲۱؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۲، ح ۸۰)

۱. صاحبان تفاسیر أنوار التنزیل، ج ۱، ص ۶۸؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ اثنا عشری، ج ۱، ص ۱۰۹، مصادیق خلفای الهی را انبیا دانسته‌اند.

ارزیابی کلی پیرامون مصادیق خلفای الهی

بر اساس آنچه از قرائن قرآنی و روایی استنتاج می‌شود می‌توان گفت که بی‌تردید خلفای الهی، پیامبران و ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که از طرف خداوند مقام خلافت الهی آنان مورد تأیید قرار گرفته و به عنوان حجت خدا به مردم معرفی می‌شوند؛ اما برخی از این حجج الهی به عنوان نهایت و کمال از هدف خلقت اوج شکوفایی مقام خلیفه‌اللهی را در زمین به ظهور می‌رسانند و دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هستند، تا آن حد که در روایات می‌خوانیم که حضرت عیسی علیه‌السلام به ایشان اقتدا می‌کند^۱ و شخصیتی همچون حضرت علی علیه‌السلام آرزوی دیدارشان را دارد. (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

قرائن قرآنی بر این موضوع نیز دلالت می‌کند آیاتی همچون آیه ۵ سوره قصص ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ﴾ و آیه ۱۰۵ سوره انبیا ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ را می‌توان برشمرد و آیه تطهیر (احزاب/۳۳) ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، که اراده الهی را به شکل مستمر جهت تطهیر اهل بیت علیهم‌السلام و به صورت فعل مضارع آورده است (بُرِيد - يُطَهِّرُ) و وجود ائمه در اول جمله به عنوان ادات حصر چنین می‌فهماند که اولاً این مقام عصمت که با خلافت الهی ملازم است، ویژه اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، ثانیاً هر چه به انتهای دوران آخر الزمان نزدیک می‌شویم تجلی این مقام ضروری‌تر و منحصرتر می‌گردد، یعنی وجود حجت و خلیفه الهی به عنوان انسان کامل که کمال سعادت دنیا و آخرت را ضمانت کند و حق سجده فرشتگان بر انسان را نشان دهد در این چهارده نفس مقدس به ویژه حضرت مهدی علیه‌السلام و یاران پاکش قرار دارد؛ با وجود اوست که هستی تداوم می‌یابد و اهداف اسلام به ظهور می‌رسد و خلیفه‌الله با تمام صفات و شؤونش در زمین تجلی پیدا می‌کند و با توجه به روایاتی که در این زمینه وجود دارد، این گروه در علم خداوند، شایسته‌ترین انسان‌ها هستند، برای مثال در روایتی می‌خوانیم که امام باقر علیه‌السلام به جابر فرمود: «ای جابر! خداوند بود و هیچ چیز غیر از او نبود و هیچ پیدا و ناپیدایی وجود نداشت. سپس اولین خلقتی را که آغاز کرد، این بود که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را خلق نمود و ما اهل بیت علیهم‌السلام را همراه وی از نور و عظمت او آفرید» (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۷ ح ۳۱).

۱. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «... خداوند عزوجل به واسطه او دینش را ظاهر می‌کند. هر چند مشرکان به آن کراهت داشته باشند. روی زمین جای خرابی نیست مگر آن که آباد می‌شود و روح اله عیسی بن مریم فرود می‌آید و پشت سر او اقامه نماز خواهد کرد. (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱ ح ۲۴).

اهل سنت نیز به طرق خود از ابوهیره نقل می‌کنند:

رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر ﷺ را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم ﷺ به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شیخ غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده‌ای؟ خطاب آمد: نه، نیافریده ام. عرض کرد: پس این پنج شیخ که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می‌بینم چه کسانی هستند؟ خدای تعالی فرمود: این پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی‌آفریدم، نام‌های آنان را از اسامی خود مشتق کرده‌ام، اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را می‌آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق می‌کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.» (همان، ج ۲۷، ص ۵).

پس همان‌طور که در آیات و روایات آمده است، قبل از آفرینش انسان به هیئت خاکی، خداوند انوار مطهر چهارده معصوم ﷺ را آفرید و به واسطه آنها انبیا و رسولان خود را خلفای خود در زمین قرار داد؛ هر چند که از نظر ظهور جسمانی در دنیا حضرت محمد ﷺ پس از همه انبیای الهی و اهل بیت طاهرینش ﷺ آخرین خلفای الهی روی زمین هستند.

وجوه اشتراک نظرات مفسران فریقین در باب خلیفة الہی انسان

آنچه از مجموع تفاسیر مورد مطالعه در باب این موضوع بدست آمد، این است که همگی در مورد خلیفة الہی انسان اظهار نظر کرده‌اند و قائلین به نظریه‌های چهارگانه - که بیان شد - در بین شیعه و اهل سنت وجود دارند و نمی‌توان گفت که این نظرات، خاص شیعه و یا خاص اهل سنت است. هر دو گروه خلیفة الله را جانشین خداوند و منصوب از طرف او می‌دانند و اگر با دقت در نظریه‌های پیرامون خلیفة الہی انسان بن‌گیریم می‌بینیم که مثلاً در نظریه دوم (خلافت الہی نوع انسان) که صاحب تفسیر المنار قائل به آن است در واقع قائل به خلافت تشریحی شخص برگزیده‌ای از جانب خداوند است و خلافت تکوینی را از برای نوع انسان می‌داند که در حد توان نقد آن نیز ذکر شد. و در نظریه چهارم (خلافت الہی انسان‌های برگزیده) بیشتر مفسران اهل سنت و برخی از مفسران شیعه قائل به خلافت تشریحی انسان از طرف خداوند هستند نه خلافت تکوینی؛ زیرا خلافت را همان «به حق حکومت کردن» و «ارائه حکم در میان مردم» تفسیر کرده‌اند که خلافت را به نوع تشریحی آن تفسیر نموده‌اند. در ضمن از سخنان آلوسی و صاحب انوار التنزیل چنین برمی‌آید که آنان نیز مانند برخی مفسران شیعه، هم قائل به خلافت تشریحی

انسان و هم قائل به خلافت تکوینی او از جانب خداوند هستند؛ یعنی انسان کامل یا همان خلیفه الله علاوه بر اینکه پیشوا و رهبر الهی و حجت خدا میان انسان‌ها در حدود و احکام شریعت است، قادر است به اذن خداوند در کائنات نیز تصرف کرده و همان کارهایی را انجام دهد که از شئون و صفات خداوند است با این تفاوت که خداوند باری تعالی خالق و خلیفه مخلوق اوست و صفات خداوند عین ذات اویند اما خلیفه، تجلی صفات خداوند است که این صفات به اذن و تدبیر حق تعالی - در عین حفظ اختیار - در خلیفه الهی متجلی می‌شود.

وجوه افتراق نظرات مفسران فریقین در باب خلیفة اللہی انسان

مفسران اهل تسنن در بیان مصادیق خلیفة الله با مفسران شیعه اختلاف نظرهایی دارند مثلاً آنها فقط انبیای الهی را مصداق خلیفة اللہی می‌دانند با آنکه اذعان دارند که زمین نمی‌تواند هیچ‌گاه از حجت خدا خالی باشد؛ و با توجه به ساختار آیه ۳۰ سوره بقره خلافت الهی استمرار دارد و هر گاه انسان کامل از این جهان مفارقت کند و بمیرد جهان نیز می‌میرد.

پس نظر مفسران شیعه منطقی‌تر است آنجا که می‌گویند پس از ختم رسل باید افرادی جانشین خداوند و رسول او باشند تا واسطه فیض میان خالق و مخلوق باشند (همان‌طور که بیان شد خداوند به جانشین نیاز ندارد و این از قصور مخلوقات در دریافت فیض الهی است، نه برخاسته از نقص الهی) و خلیفه کسی است که مظهر مستخلف عنه و آئینه تمام‌نمای او یعنی خداوند است؛ پس باید از هر اشتباه و خطائی به دور باشد و این افراد همان نفوس مقدس چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند.

نتیجه‌گیری

در کتاب‌های تفسیری شیعه و اهل تسنن چند نظریه پیرامون خلافت انسان یافت می‌شود، که همه آن موارد ناظر به جانشینی انسان از خداوند در روی زمین است و تنها یک نظریه در رابطه با جانشینی انسان از غیر خداست. همه آن نظرات را در چهار مورد می‌توان خلاصه کرد:

۱. جانشینی آدم و ذریه او به جای ساکنان قبلی؛ ۲. خلیفه خداوند بودن تمام انسان‌ها در زمین؛
۳. خلیفة اللہی حضرت آدم علیہ‌السلام؛ ۴. در نهایت خلیفة اللہی انسان کاملی که توانایی و لیاقت به ظهور رساندن تمام اسمای الهی را داشته باشد؛ چهار نظریه‌ای است که پیرامون آن توضیحاتی ارائه شد و نقد و بررسی‌هایی برای هر کدام ذکر گردید.



جان کلام آنکه جانشینی آدم و ذریه او به جای ساکنان قبلی در آیه ۳۰ سوره بقره منظور نیست و باید مقامی بالاتر مراد باشد چرا که خلیفه در این آیه چنان شرافت یافت که مسجود ملائک گردید؛ و یا خلیفة الله بودن همه انسان‌ها چندان مقبول به نظر نمی‌رسد و ساده‌ترین دلیل نادرستی آن همان بیان فرشتگان می‌تواند باشد که افراد فاسق و خونریز و جنایتکار در نوع انسان‌ها نمی‌تواند برای خداوند حکیم چنان باشد که جانشین او در میان انسان‌ها قرار گیرد؛ اما منحصر بودن خلیفة اللهی برای حضرت آدم علیه السلام با توجه به قرائن و سیاق عبارت نیز چندان مقبول نیست؛ زیرا خداوند عبارت «فی الارض» را بدون قید زمان و کلمه جاعل که استمرار را می‌رساند آورده است و این‌ها از جمله قرائنی است که این نظریه را رد می‌نماید. پس می‌توان گفت که وقتی خلیفة الله نه فقط یک شخص خاص است و نه همه انسان‌ها، پس در اینجا حد وسطی مطرح است که همان خلافت برخی انسان‌های پاک و وارسته‌ای است که توانایی و لیاقت چنین مقامی را دارند و از طرف دیگر از میان همین انسان‌های شایسته کسانی که برگزیده خدا و مورد تأیید او به عنوان حجت الهی قرار می‌گیرند همچون انبیا - با توجه به تفاسیر اهل تسنن - مصادیق خلفای الهی هستند.

در همین راستا - بر طبق تفاسیر شیعه - می‌توان گفت که با توجه به خالی نبودن زمین از حجت خدا و ختم نبوت توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تداوم خلقت در روی زمین برای انسان‌ها و سیر به سوی تحقق اهداف اسلام، همه و همه ما را به این مسأله رهنمون می‌سازد که وجود پاک و مقدس ائمه معصوم علیهم السلام از مصادیق خلفای الهی هستند که آخرین آنها حضرت مهدی عجل الله فرجه پیشوای معصوم و تنها ذخیره باقیمانده الهی معرفی شده است و به عنوان خلیفه خدا و مسجود ملائک و واسطه فیض بین خالق و مخلوق می‌باشد که هم خلافت تشریحی و هم خلافت تکوینی را در اوج خود به ظهور می‌رساند.

پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. احسن الحديث، قرشى، سيدعلى اكبر، چاپ سوم، تهران، بن ياد بعثت، ۱۳۷۷ هـ.ش؛
۴. انسان كامل، مطهرى، مرتضى، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ هـ.ش؛
۵. انوار التنزيل و اسرار التأويل، بياضوى، عبدالله بن عمر، تحقيق: محمد عبدالرحمن المرعشلى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۱۸ هـ.ق؛
۶. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، چاپ دوم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۳ هـ.ق؛
۷. البرهان في تفسير القرآن، بحراني، سيدهاشم، تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، قم، تهران، بن ياد بعثت، ۱۴۱۶ هـ.ق؛
۸. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، مصطفوى، حسن، تهران، بن گاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۶۰ هـ.ش؛
۹. تسنيم، جوادى آملی، عبدالله، تنظيم احمد صادقى، قم، اسراء، ۱۳۸۵ هـ.ش؛
۱۰. تفسير اثنى عشرى، حسينى شاه عبدالعظيمى، حسين بن احمد، تهران، انتشارات ميقات، ۱۳۶۳ هـ.ش؛
۱۱. تفسير الجلالين، محلى، جلال الدين؛ سيوطى، جلال الدين، بيروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ هـ.ق؛
۱۲. تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، رشيد رضا، بى جا، هيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰ هـ.ق؛
۱۳. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، تحقيق محمدحسين شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ هـ.ق؛
۱۴. تفسير الكاشف، مغنيه، محمدجواد، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۴۲۴ هـ.ق؛
۱۵. التفسير المبين، قم، بن ياد بعثت، بى تا؛
۱۶. تفسير روشن، مصطفوى، حسن، تهران، مركز نشر كتاب، ۱۳۸۰ هـ.ش؛

١٧. **تفسير سورآبادى**، سورآبادى، ابوبكر عتيق بن محمد، تحقيق: عليا كبر سعيدي سيرجاني، تهران، فرهنگ نو، ١٣٨٠ هـ.ش؛
١٨. **تفسير نمونه**، مكارم شيرازي، ناصر، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧٤ هـ.ش؛
١٩. **جامع البيان في تفسير القرآن**، طبري، ابوجعفر محمد بن جرير، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ هـ.ق؛
٢٠. **الدر المنثور في التفسير بالمأثور**، سيوطي، جلال الدين، قم، كتابخانه آية الله مرعشي، ١٤٠٤ هـ.ق؛
٢١. **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم**، آلوسي، سيد محمود، تحقيق: علي عبدالباري عطية، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ هـ.ق؛
٢٢. **كتاب العين**، فراهيدي، خليل بن احمد، چاپ دوم، قم، انتشارات هجرت، ١٤١٠ هـ.ق؛
٢٣. **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، زمخشري، محمود، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ هـ.ق؛
٢٤. **مجمع البحرين**، طريحي، فخرالدين، تحقيق سيداحمد حسيني، چاپ سوم، تهران، كتاب فروشي مرتضوي، ١٣٧٥ هـ.ش؛
٢٥. **مجمع البيان في تفسير القرآن**، طبرسي، فضل بن حسن، تحقيق: با مقدمه محمدجواد بلاغي، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ هـ.ش؛
٢٦. **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**، ابن عطيه أندلسي، عبدالحق بن غالب، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافي محمد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ هـ.ق؛
٢٧. **مفاتيح الغيب**، فخرالدين رازي، ابو عبدالله محمد بن عمر، جلد دوم، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ هـ.ق؛
٢٨. **المفردات في غريب القرآن**، راغب اصفهاني، حسين بن محمد، تحقيق: صفوان عدنان داودي، دمشق، دار العلم الشاميه، ١٤١٢ هـ.ق؛
٢٩. **من هدى القرآن**، مدرسي، سيدمحمدتقي، تهران، دار المحبي الحسين، ١٤١٩ هـ.ق؛

۳۰. **المیزان فی تفسیر القرآن**، طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ.ش؛

۳۱. **نورالتقلین**، عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعة، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ.ش؛

۳۲. «**خلافت الهی؛ با تأکید بر دیدگاه آیت الله جوادی آملی**»، سیدی‌نیا، سیدعلی‌اکبر، فصلنامه قبسات، شماره ۴۴، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان ۱۳۸۶ هـ.ش؛

۳۳. «**خلافت انسان در قرآن**»، زمانی، محمدهاشم، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱۹ و ۲۰، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی خراسان، پاییز و زمستان ۱۳۷۸ هـ.ش.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی